

استراتژی اتحادیه اروپا در قبال تحولات افغانستان

در ادامه سلسله مباحث اتاق فکر در تاریخ ۵ آذرماه ۸۷ موضوع استراتژی اتحادیه اروپا در قبال تحولات افغانستان مورد بحث و بررسی قرار گرفت، آنچه در پی می‌آید گزارشی از این جلسه می‌باشد:

اتحادیه و نزدیکی حوزه جغرافیائی آن به کانون‌های بحران منطقه‌ای و جهانی بود. در این فضا تعداد اعضای اتحادیه از ۱۵ عضو در سال ۲۰۰۱ به ۲۷ و ۲۱ عضو به ترتیب در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۷ افزایش یافت. نکته مهم دیگر در این بخش آن است که، اتحادیه اروپا با توجه به گستردگی صحنه عمل در افغانستان و حضور محدود و نمادین خود در بعد نظامی افغانستان پشت سر آمریکا قرار گرفته و حامی سیاست‌های کلان نظامیان آمریکائی محسوب گردد. همین امر در ادامه منشأ مشکلات میان اتحادیه و آمریکا گردید. بدین ترتیب که اتحادیه اروپا با آورده ناچیز به افغانستان در مقایسه با آمریکا، نه تنها نتوانسته در ۷ سال گذشته تأثیرگذاری قابل ذکری داشته باشد، بلکه اختلافات میان این دو از یک سو و مشکلات میان اعضای اتحادیه بر دامنه مشکلات افزوده که مهمترین آن تشدید بی‌ثباتی و ناامنی در افغانستان بوده است.

وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی که احتمال تهدیدات تروریستی علیه اروپا را برجسته ساخت، باعث گردید، اتحادیه اروپا برای نخستین بار با بهره‌گیری از ابزار نظامی و با هدف شکل دهی به روند امنیت سازی در افغانستان، در مقابله با تهدیدات تروریستی در خارج از حوزه جغرافیائی خود فعال گردد.

تأثیر حادثه فوق، در کنار پاره‌ای عوامل دیگر، در اذهان استراتژیست‌های اتحادیه به قدری تأثیرگذار بود که به تغییر استراتژی امنیت ملی اتحادیه در سال ۲۰۰۳ انجامید. استراتژی جدید حوزه بسیار گسترده‌ای به منظور تأمین امنیت اتحادیه اروپا را تعریف و دامنه آنرا به عناصر جدیدی نظیر منازعات منطقه‌ای، تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی، دولت‌های فرو پاشیده، دولت‌های یاغی و جرائم سازمان یافته تعمیم داد. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که چنین تغییری در زمانی صورت می‌گرفت که اتحادیه خود را جهت پذیرش اعضای جدید آماده می‌کرد که در منظر نخست به معنای توسعه قلمرو

گزارش حاضر تلاش دارد نگاهی به سیر حرکت، دیدگاه‌ها و استراتژی مورد نظر اتحادیه اروپا طی سال‌های پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی داشته و در انتها نیز وضعیت را با توجه به انتخاب رئیس جمهور جدید آمریکا بررسی نماید.

اهداف اتحادیه اروپا

رهبران اتحادیه اروپا ارتقای صلح و ثبات را مهمترین هدف اعلامی خود از ورود به صحنه افغانستان مطرح کرده و اعتقاد داشتند که نیل به چنین هدفی از طریق شکل دهی به ساختار دولت و دموکراسی و حمایت از فرایند انتخابات سیاسی امکان‌پذیر است. برگزاری کنفرانس‌های مختلف بین‌المللی افغانستان به عنوان راهکار اساسی از سوی اتحادیه دنبال گردید. طی این کنفرانس‌ها، اتحادیه کوشید اجماع جامعه جهانی را برای کمک به حل و فصل معضلات افغانستان جلب نماید و به ویژه از ظرفیت قابل توجه بازیگران منطقه‌ای در این راستا بهره‌مند گردد، اتحادیه امیدوار بود با استفاده از ظرفیت‌های فوق روند تدوین و اجرای ساختار دموکراتیزه نمودن افغانستان را عملی سازد. کشورهای آلمان، انگلیس، ایتالیا و فرانسه به عنوان اعضای کلیدی اتحادیه اروپا نیز در چنین روندی نقش‌های مهمی را عهده‌دار شدند که در جای خود بدان اشاره خواهد شد.

موفقیت در تحقق چنین حرکتی می‌توانست با تثبیت حضور نهادینه اتحادیه اروپا در این منطقه مهم، اهداف اصلی اتحادیه در توسعه قلمرو امنیتی از طریق مهار عوامل ضد امنیت در خارج از مرزهای خود و افزایش توان اعضای آن برای مقابله با چالش‌های امنیتی نظیر افغانستان را نیز محقق سازد.

مشارکت فعال در بازسازی افغانستان نیز در راستای تحقق چنین هدفی از سوی اتحادیه مورد تصویب

قرار گرفت. به عبارت دیگر از دید اتحادیه پیش شرط نیل به اهداف فوق نیازمند ایجاد آرامش از طریق بازسازی ساختارهای این کشور در شئون مختلف بود. هسته پنهان سیاست بازسازی مورد نظر اتحادیه اروپا نیز تأمین ملاحظات امنیتی آنها بود که می‌بایستی نابودی کامل شبکه‌های تروریستی و خشکاندن زمینه رشد تروریسم و کمک به توسعه ساختار سیاسی و اقتصادی افغانستان را دربرگیرد.

اتحادیه اروپا برای شکل دادن به حضور مؤثر و منسجم خود در افغانستان، نهاد نمایندگی خود در افغانستان را فعال ساخت. این نهاد موظف بود اهداف اتحادیه را از طریق راهکاری‌هایی نظیر مشارکت در اجرای کامل و صحیح توافقنامه بن ۲۰۰۱ و همچنین قطعنامه‌های سازمان ملل از جمله قطعنامه‌های ۱۳۷۸ و ۱۴۱۹، ترغیب بازیگران منطقه‌ای و همسایگان افغانستان برای ایفای نقش مثبت در جهت تقویت روند صلح، حمایت از نقش محوری سازمان ملل، ارتباط منظم با بازیگران مطرح روند سیاسی افغانستان در دو سطح داخلی و خارجی و تقویت و توسعه روابط اتحادیه اروپائی با سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای حاضر در افغانستان را پی‌گیری نماید.

اختلافات اتحادیه اروپا و آمریکا

گرچه نشان بیرونی ورود اتحادیه اروپا و آمریکا به افغانستان در مقطع نخست با ظاهری کاملاً یک‌پارچه جلوه می‌کرد ولی این امر در صحنه عمل شکل متفاوتی به خود گرفت. اتحادیه اروپا و آمریکا در نوع استراتژی اقدام در افغانستان دچار اختلاف شدند که آثار آن به عاملی مخرب در وخامت ناامنی تبدیل گردید. اتحادیه اروپا امنیت سازی در افغانستان را به عنوان پروژه کلان سیاسی ترسیم می‌کرد که می‌بایستی از طریق فرایند سیاسی و با ابزار بازسازی متناسب راه ناهموار نیل به آن

طی می‌گردید و در این راه ابزار نظامی حکم پشتیبان را داشت. ولی در عمل آمریکائی‌ها به عنوان توجه به این نگرش، استراتژی نظامی را موتور محرکه اصلی سیاست‌های خود در افغانستان قرار دادند. با توجه به موفقیت نخست آمریکائی‌ها در ساقط نمودن رژیم طالبان و شکل‌گیری نوعی اقتدار نظامی غرب در این منطقه، تصور اینکه استراتژی نظامی بتواند سرانجام نیکی به دنبال داشته باشد باعث گردید، اختلاف دیدگاه اتحادیه اروپا و آمریکا در مرحله نخست عیان نگردد ولی بتدریج با گسترش دامنه شکست تدریجی این استراتژی، فاصله اتحادیه و آمریکا شکل کاملاً محسوسی به خود گرفت.

اتحادیه اروپا در ادامه به صراحت در نشست‌های خود و به ویژه در کنفرانس‌های بین‌المللی افغانستان این دیدگاه را مطرح نمود که رشد و تقویت طالبان و مشروعیت یافتن اقدامات آن در نظر مردم افغانستان، نتیجه نگرش نظامی آمریکائی‌ها به معضل افغانستان است. در بخشی از سند پایانی کنفرانس بین‌المللی لندن در این خصوص آمده است: "امنیت واقعی شرط لازم و بنیادی برای رسیدن به ثبات و توسعه در افغانستان است. امنیت را نمی‌توان صرفاً با شیوه‌های نظامی فراهم نمود، بلکه تأمین امنیت مستلزم حاکمیت سالم، عدالت و حاکمیت قانون است که از طریق بازسازی و توسعه تقویت می‌شود." با توجه به چنین نگرشی اتحادیه اروپا بر فعالیت‌های بازسازی غیرنظامی به عنوان عاملی برای ایجاد فاصله میان مردم و طالبان تأکید می‌کرد.

در کنار این اختلاف بنیادین میان اتحادیه اروپا و آمریکا، اختلاف نظرات دیگری در صحنه عمل شکاف میان این دو را افزایش می‌داد. از جمله این اختلافات می‌توان به نوع تعامل با فرماندهان سابق مجاهدین اشاره کرد که اتحادیه از آنان به عنوان جنگ سالاران نام برده و

مشارکت شان را در ساختار قدرت فاقد مشروعیت تلقی می‌کرد. در حالی که آمریکا آنان را عامل کمک به برقراری امنیت و مقابله با تروریسم و طردشان را موجب تقویت طالبان می‌دانست.

عدم مشارکت جدی در بعد نظامی و مالی اتحادیه اروپا باعث گردید شکاف میان اتحادیه و آمریکا افزایش یابد به گونه‌ای که در طول این سال‌ها همواره آمریکائی‌ها نسبت به عدم مشارکت فعال اعضای اتحادیه شکوه نمایند. به نظر می‌رسد حاصل طبیعی چنین وضعیتی، عدم پیشرفت سیاست‌های اتحادیه اروپا در افغانستان بود. به عبارت دیگر، اتحادیه اروپا به دلیل آورده کم، زمینه لازم جهت به کرسی نشاندن سیاست‌های خود پیدا نکرد. همین وضعیت باعث می‌گردید که انگیزه اعضای اتحادیه اروپا برای ادامه کار در افغانستان کاهش یابد.

لازم است در این بخش به ریشه اصلی شکل‌گیری شرایط فوق نیز پرداخته شود. به نظر می‌رسد اروپائی‌ها عمدتاً با این نگاه به صحنه افغانستان وارد شدند که با هجوم نظامی آمریکا به افغانستان و سقوط رژیم طالبان، شاکله کلی اقدام نظامی پایان یافته و یا در شرف پایان است و کمک نظامی اعضای اتحادیه اروپا در حد حفظ آرامش به دست آمده است. آقای دانیل کورسی محقق برجسته مرکز مطالعات روابط خارجی شورای اروپا در این خصوص می‌گوید: "در اروپا، ابتدا مأموریت افغانستان عمدتاً یک تمرین بدون ریسک در جهت ایجاد صلح تلقی گردید. تصور این بود که رژیم سرکوب و ضدزنان طالبان با یک دولت دموکراتیک عوض خواهد شد، اقدام به ساخت بیمارستان خواهد کرد و سربازان اروپائی ناتو اجازه خواهند یافت دختران خندان مدرسه‌ای را به مدارسشان اسکورت نمایند و انتشار تصاویر آن موجبات رضایتمندی اروپائی‌ان را فراهم خواهد ساخت. اتحادیه اروپا تا سال

۲۰۰۶ ماموریت سیاست دفاعی و امنیتی اروپائی^۱ در افغانستان نداشت"^۲. لذا با چنین نگاهی اعضای اتحادیه اروپا می‌توانستند با گسیل سربازان خود به افغانستان و بکارگیری آنها در قالب آیسف، در کنار اقدامات کلان نرم‌افزاری، از جهت کمک به حفظ و استمرار ثبات و امنیت در افغانستان بهره تبلیغاتی لازم را در کشورهای خود و در سطح بین‌المللی کسب نمایند. لذا توجه به این محاسبه اشتباه اعضای اتحادیه اروپا در بدو ورود به افغانستان در سال ۲۰۰۱ میلادی، در تحلیل عملکرد اتحادیه و بروز اختلافات بعدی میان اتحادیه و آمریکا مؤثر است. لذا مشاهده می‌شود که حتی اعضای اتحادیه اروپا که نقش‌های عمده‌ای را نیز در بازسازی افغانستان برعهده گرفته بودند، در مواجهه با گستردگی مشکلات افغانستان و روند رو به افزایش مشکلات امنیتی، از ایفای کامل و یا بخشی از وظایف خود سرباز زنند. به عنوان نمونه آلمان‌ها در کنار فرار از مسؤولیت‌های نظامی و توجیه آن در قالب دلائل تاریخی، عدم تمایل به افزایش کمک مالی و حرکت بطنی در اجرای تعهدات قبلی خود در این زمینه، نسبت به اجرای کامل تعهد اصلی خود برای بازسازی پلیس افغانستان آمادگی لازم را نشان نمی‌دهند. استدلال آلمان‌ها در این بخش آن بود که بازسازی پلیس افغانستان نیاز به سرمایه‌گذاری مستمر مالی دارد و این کشور از انجام آن عاجز است.

وضعیتی که درخصوص آلمان ذکر گردید درخصوص دیگر اعضای کلیدی اتحادیه اروپا نیز مصداق پیدا می‌کند. اشاره به تحقیق مؤسسه RAND در این خصوص کاملاً گویا است. این تحقیق نشان می‌دهد که

1. European Security and Defense Policy

۲. افغانستان: جنگ فراموش شده اروپا، دانیل کورسکی، ترجمه جلال کلاتری، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۷، صفحه ۱۰

به دلیل عدم اهتمام کافی اعضای فوق‌الاشاره، آمریکائی‌ها سرمایه‌گذاری در اجرای مسؤولیت‌های آنان را نیز عهده دار شدند. براساس تحقیق مؤسسه فوق، در حالی که انگلیس مسؤولیت مبارزه با مواد مخدر را به عهده داشته است، آمریکا ۷ برابر این کشور در این بخش هزینه کرده است. این رقم در بخش بازسازی پلیس افغانستان، حدود ۵۰ برابر آلمان است که مسؤولیت انجام این کار را براساس تصمیمات کنفرانس بن برعهده داشته است. در بخش ارتش نیز کلیه هزینه‌ها برعهده آمریکائی‌ها بوده است. لذا همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد این اختلاف فاحش در سرمایه‌گذاری در افغانستان، اثر مستقیمی در کاهش میزان توانائی و تأثیرگذاری اتحادیه اروپا در جهت اقناع آمریکا به تغییر استراتژی در این کشور و پیشبرد سیاست‌های اتحادیه اروپا داشت. چنین وضعیتی باعث گردید تا در یک نگاه کلان، آمریکا یکه تاز صحنه افغانستان محسوب گردد و نوعی ثبات هژمونیک را دنبال نماید در حالی که اتحادیه "توازن استراتژیک" را مطلوب تصور می‌کرد.

مشکلات اعضای اتحادیه اروپا با یکدیگر

گرچه اختلاف با آمریکا در تحلیل عملکرد اتحادیه اروپا بسیار مهم می‌باشد ولی عدم توفیق اتحادیه تنها در وجود اختلاف مذکور خلاصه نمی‌گردد، بلکه مشکلات میان اعضای آن نیز مزید بر علت فوق بود. عملکرد اعضای اتحادیه اروپا بیانگر آن است که آنان عمدتاً در پی اجرای سیاست‌های ملی خود در افغانستان بوده و نسبت به اقدام هماهنگ و یکپارچه سیاست‌های اتحادیه غفلت به عمل آمده است. لذا تقدم منافع ملی در مقابل سیاست‌های اتحادیه به عدم سازماندهی اقدامات اتحادیه اروپا، موازی کاری اعضا در اجرای پروژه‌های بازسازی و یا اجرای پروژه‌هایی که خارج از فهرست پروژه‌های

اولویت‌دار می‌باشد و در نتیجه کاهش اثربخشی اقدامات به دلیل اسراف در هزینه‌ها و ایجاد نوعی سردرگمی در پیشبرد امور میان اعضا شکل گیرد. مثال بارز عدم هماهنگی میان اعضای اتحادیه اروپا را می‌توان در فقدان توافقنامه‌ای میان آنان در خصوص شیوه‌های اجرای هماهنگ سیاست توسعه استراتژی سیاسی در افغانستان مشاهده کرد.

گسترش دامنه ناامنی و افق مبهم آینده

این وضعیت در حالی است که ناامنی و عدم ثبات در افغانستان شکلی افسارگسیخته به خود گرفته به گونه‌ای که دولت مرکزی حتی توان برقراری امنیت در پایتخت را نیز از کف داده است. استراتژیست‌های اروپائی اذعان دارند وضعیت ناشی از اختلافات و عدم هماهنگی میان اتحادیه اروپا و آمریکا، مشکلات میان اعضای اتحادیه و فقدان یک استراتژی مشخص که عدم توفیق آنان را در اجرای تعهداتشان در پی داشته است، بر دامنه ناامنی‌ها افزوده است. عده‌ای از تحلیلگران بر این عقیده‌اند که ناامنی در افغانستان به میزان افزایش مسؤلیت ناتو روبه فزونی نهاده و معمای امنیت در این کشور را پیچیده ساخته است. بدیهی است که چنین فضائی مجدداً یأس و ناامیدی را بر مردم افغانستان مستولی ساخته و آنها را نسبت به برقراری امنیت، عدالت، و برخورداری از خدمات اولیه و اساسی دولت مرکزی مأیوس سازد.

ادامه وضعیت حاضر بی‌ثباتی را در ابعاد گسترده‌ای، حتی در مقایسه با شرایط قبل از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی، دامن زده و همانند گذشته در مرزهای افغانستان محدود نشده، به منطقه و جهان تسری خواهد داد. در این میان بار دیگر کشورهای همسایه افغانستان بیشترین صدمات را متحمل خواهند شد.

نکته مهم دیگر در خصوص معمای امنیت در افغانستان، به نقش پاکستان باز می‌گردد که اخیراً از سوی تحلیلگران اتحادیه اروپا بسیار بیشتر از گذشته مورد توجه قرار گرفته است. این امر به گونه‌ای است که ناتو در راهبرد جدید خود، پاکستان را به عنوان یکی از مشکلات افغانستان قلمداد نموده و مسؤولان آن معتقدند که تعامل با اسلام‌آباد بخشی از راهکار حل و فصل مسائل امنیتی افغانستان می‌باشد. دانیل کورسکی در این خصوص می‌گوید: "پاکستان، به دلیل وجود علقه میان پشتون‌های دو طرف مرز پاکستان-افغانستان، برخوردار از ایفای نقش عمده‌ای است." همان‌گونه که بارنت روبین استدلال می‌کند: "موفقیت بدون یک استراتژی یکپارچه آمریکا در خصوص پاکستان و افغانستان بلکه در خصوص روابط پاکستان و افغانستان میسر نخواهد بود."

کسی در این واقعیت تردیدی ندارد که القاعده و طالبان پس از ۱۱ سپتامبر به مناطق قبائلی پاکستان پناه برده، تجدید قوا نموده و مجدداً اقدامات خود را از سر گرفت و توانست مانع از قوام حکومت آقای کرزی شود. این عناصر در طول ۷ سال گذشته، به راحتی توانسته‌اند از مرز مشترک پاکستان و افغانستان عبور کرده و به اهداف خود در اقصی نقاط افغانستان هجوم برند و در نتیجه افغانستان را مجدداً به مرکز ناامنی و بی‌ثباتی منطقه‌ای نزدیک سازند. حاصل این اقدامات جلوگیری از تحقق اهداف توافقنامه بن بود که جامعه بین‌المللی آن را به عنوان نوعی برنامه عمل برای حل و فصل معضل افغانستان مورد تأیید قرار داده بود.

تحلیل موضوع پاکستان خود نیازمند مقاله مفصل دیگری است و در این مقال نمی‌گنجد ولی می‌توان این گونه نتیجه‌گیری نمود که سیاست تعامل جامعه جهانی با پاکستان نیازمند یک بازنگری اساسی است و اجرای

سیاست‌های گذشته تنها دور باطلی جهت رجعت به نقطه نخست بی‌ثباتی و ناامنی خواهد بود.

استراتژی اتحادیه اروپا برای خروج از بحران افغانستان

اتحادیه اروپا با توجه به مطالبی که ذکر گردید این عقیده است که نیل به ثبات و آرامش در افغانستان نیازمند نیل به یک استراتژی سیاسی بلند مدت میان آمریکا و اتحادیه است که تأیید کشورهای منطقه و به‌ویژه همسایگان افغانستان را همراه داشته باشد. موفقیت این استراتژی نیز در گرو تعهد بیشتر غرب در قبال افغانستان و تقویت رهبری بین‌المللی در این خصوص است.

مؤلفه‌های اصلی این استراتژی سیاسی، تعامل با طالبان، ایجاد تغییر در سیاست آمریکا در خصوص مواد مخدر و توسعه اختیارات محلی در افغانستان است. اتحادیه معتقد است اقدامات آمریکا در برخورد نظامی با طالبان، اجرای سیاست از بین بردن کشت خشخاش از طریق سم‌پاشی هوایی، باعث مشروعیت بخشیدن به اقدامات طالبان شده است و همین امر زمینه تقویت آنان را فراهم آورده است و یا در نتیجه چنین سیاستی کشاورزان کشت خشخاش به دلیل از دست دادن ممر درآمد خود، برای فرونشاندن خشم و جنگ علیه آمریکا، به جمع طالبان پیوسته‌اند. البته در یک دید کلان این ایده نیز مطرح می‌شود که قوم پشتون به دلیل سرخوردگی پس از ۱۱ سپتامبر و دوری از دایره قدرت، به حمایت از طالبان جهت کسب قدرت مجدد پرداخته‌اند. لذا از دید اتحادیه، چاره کار این است که از طرق فرآیند سیاسی، طالبان به سمت تشکیل حزب سیاسی هدایت گردد و دولت مرکزی نیز حمایت لازم را در این خصوص از آنان به عمل آورد. این حمایت بگونه‌ای باید باشد که عناصر طالبان احساس نمایند نزدیکی به دولت و ورود به روند کسب قدرت از طرق سیاسی بهتر از راه‌های قهری آنان را

به مقصود می‌رساند و همراهی با القاعده حاصلی جز خسران در پی نخواهد داشت. نتیجه طبیعی موفقیت چنین طرحی این است طالبان ضمن قرار گرفتن در مسیر کسب قدرت از مسیر سیاسی و جذب در حکومت، از القاعده جدا شده و راه غلبه بر عناصر افراط‌گرای خارجی هموار خواهد شد.

در بخش اختیارات محلی عقیده بر آن است که اعطای امکانات و خدمات نباید شکل مرکزی به خود گرفته و از طریق پایتخت انجام شود، بلکه می‌بایستی امکانات و خدمات همانند مرکز در مناطق مختلف نیز پخش شده و از طریق مسؤولان محلی در اختیار مردم قرار گیرد.

در عین حال اتحادیه اروپا معتقد است که با توجه به تجربیات تلخ سال‌های اخیر به علت عدم حمایت مورد نیاز اتحادیه اروپا در بخش نظامی و کمک‌های توسعه‌ای، موفقیت در صحنه افغانستان نیازمند تعهد بیشتر غرب در قبال تحولات افغانستان است. دو بخش در این زمینه بیشتر مورد توجه است که بخش نخست اهتمام بیشتر به تأمین نیروی نظامی و رفع موانع عملیاتی آنان و بخش دوم نیز متوجه افزایش کمک‌های توسعه‌ای و هزینه محلی آنها می‌باشد. موانع عملیاتی عمدتاً متوجه دستورالعمل‌هایی است که انتقال سربازان اروپایی به مناطق خطرناک را منع می‌کند.

محور دیگر مورد توجه اتحادیه اروپا، موضوع تقویت رهبری بین‌المللی است. اتحادیه معتقد است می‌بایستی موقعیت نماینده ویژه سازمان ملل در امور افغانستان به سطح نماینده عالی ارتقا یابد تا بتواند کلیه فعالیت‌ها در افغانستان را تحت هدایت سازمان ملل متحد پیگیری نماید. جلوگیری از یک جانبه‌گرایی آمریکا در افغانستان، تقویت موقعیت اتحادیه اروپا، بهره‌برداری از ظرفیت‌های

دیگر بازیگران می‌تواند از جمله دلائل طرح این دیدگاه باشد.

تأثیر انتخاب اوباما بر تحولات افغانستان

بدیهی است استراتژی آمریکا جهت مداخله در مناطقی که به گفته آنان تهدید علیه منافع حیاتی این کشور تلقی می‌شود در آن قرار دارد و تغییر مقامات اعم از جمهوری خواه یا دموکرات، تنها می‌تواند تغییر در تاکتیک‌ها را با توجه به مقتضیات زمان به دنبال داشته باشد. به نظر می‌رسد با توجه به واقعیات کنونی افغانستان، امکان بهره‌برداری باراک اوباما رئیس جمهور منتخب آمریکا از ابزارهای نرم جهت نیل نوعی اجماع جهانی در قضیه افغانستان فراهم است. اظهارات صریح وی در خصوص افغانستان و لزوم توجه جدی ایالات متحده به این مقوله از این منظر قابل بررسی است. پیگیری سیاست ضرورت مبارزه با تروریسم و مواد مخدر، انتظارات اتحادیه اروپا در این خصوص و درخواست آنها برای تغییر در استراتژی آمریکا در افغانستان، درخواست دولت افغانستان برای تغییر در استراتژی جنگ علیه تروریسم و موقعیت شکننده آمریکا در عراق از جمله دلائلی است که می‌تواند امکان بهره‌برداری اوباما از تاکتیک‌های نرم‌افزاری جهت زمینه‌سازی برای برخورد منسجم‌تر آمریکا در افغانستان را فراهم آورد.

به عبارت دیگر صدارت اوباما فرصت مناسبی برای آمریکا می‌باشد تا با توجه به تجربیات تلخ سال‌های اخیر در افغانستان، با اتخاذ مشی متوازن در این کشور، ضمن جلب همکاری اتحادیه اروپا و دیگر طرف‌های ذیربط، زمینه لازم را برای پیگیری سیاست‌های این کشور در این منطقه بحرانی را فراهم آورد.

بدیهی است میزان همکاری اتحادیه اروپا با اوباما در شرایط جدید از یک سو بسته به میزان توجه رئیس

جمهور جدید آمریکا به ایفای نقش اتحادیه در افغانستان و از سوی دیگر به میزان آمادگی اعضای اتحادیه اروپا در اجرای تعهدات گذشته خود و پذیرش تعهدات جدید در ابعاد نظامی و بازسازی است. به نظر می‌رسد اروپا نیازمند پیروزی افغانستان است و در صورت شفاف شدن افق منسجم همکاری این دو و ترسیم جایگاه مشخص اروپا، ریسک در افغانستان برای آنان قابل تصور است، شکل‌گیری این وضعیت روشن امکان بهتری برای تعامل بهتر رهبران اتحادیه اروپا با افکار عمومی اروپا که به جنگ افغانستان به دیده خسران می‌نگرد را نیز فراهم خواهد ساخت. البته این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که با توجه به دیدگاه‌های اعضا، امکان توفیق اتحادیه اروپا در مشارکت بیشتر اعضا در بعد نظامی افق چندان روشنی ندارد. حتی با این فرض نیز ظرفیت قابل توجه اعضای اتحادیه اروپا در بخش نرم‌افزاری می‌تواند مورد بهره‌برداری آمریکا قرار گیرد.

آنچه در این بخش نیز قابل ذکر می‌باشد این است که چنانچه سیاستمداران جدید آمریکا طالب پیروزی بر تروریسم در افغانستان هستند لازم است به ظرفیت‌های پاکستان در ریشه‌کن ساختن عقبه طالبان و القاعده در این کشور توجه ویژه مبذول دارند.

نتیجه‌گیری

شرایط کنونی افغانستان حاکی از شکست بازیگران بین‌المللی در اجرای توافقات بن برای استقرار ثبات و امنیت در این کشور است. شکست در افغانستان به مثابه رشد تروریسم و افزایش ناامنی در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی و شکل‌گیری فضای غیرقابل پیش‌بینی برای همه بازیگران صحنه افغانستان خواهد بود. چنین شکستی در درجه نخست متوجه بازیگران بین‌المللی و به ویژه آمریکا خواهد بود. تا جایی که به اتحادیه اروپا باز می‌گردد

چنین شکستی علاوه بر صدمه جدی بر شکل‌گیری اتحادیه فرا آتلانتیکی، بی‌اعتباری اروپا و ناتو را در پی داشته و نیز امکان نقش‌آفرینی این دو نهاد اروپائی در مناطق بحرانی دنیا در آینده را کاهش خواهد داد.

استراتژی اتحادیه اروپا مبنی بر محوریت سازمان ملل متحد جهت هدایت جامعه جهانی در صحنه افغانستان، ضرورت تغییر استراتژی نظامی آمریکا در این کشور، اجرای تعهدات گذشته از سوی اتحادیه اروپا و پذیرش تعهدات جدید، توجه به نقش بازیگران منطقه‌ای و به ویژه همسایگان و لزوم توجه جدی به مردم افغانستان می‌تواند زمینه‌ساز توافقات جدیدی در جامعه جهانی جهت جلوگیری از رشد بی‌ثباتی و ناامنی در افغانستان و منطقه باشد.

جمهوری اسلامی ایران خواهان صلح و ثبات در منطقه است و استقرار ثبات و آرامش در آن و به ویژه در کشورهای همسایه خود را حائز اهمیت اساسی قلمداد می‌کند و بدین منظور از بدو پیروزی انقلاب اسلامی ایران از هیچ کوششی در این جهت فروگذار نکرده است. کمک‌های جمهوری اسلامی ایران پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی نیز در جهت مقابله با تهدیدات امنیتی و در صحنه‌های بازسازی افغانستان و همراهی با جامعه جهانی جهت اجرای توافقات بن بر جهانیان پوشیده نیست. لذا چنانچه تحرک جدیدی از سوی جامعه جهانی جهت کمک به مردم مظلوم افغانستان صورت پذیرد، آماده است در آن مشارکت فعالی را سامان دهد.

جلال کلاتنری

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی